

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

در این عبارت ابتدای بحث اجتهاد و تقلید، فقهاء قائل شده‌اند، به اینکه بر مکلف واجب است، که یا مجتهد باشد یا مقلد باشد و یا محتاط باشد. بحث در این است، که این «وجوب»، چه وجوبی است؟

عرض کردیم، که در کلام بعضی بزرگان آمده، که این «وجوب»؛ هم وجوب فطری است، هم وجوب عقلی است. مجموعاً سه احتمال در این کلمه «يجب» وجود دارد.

احتمال اول: این است که این وجوب، وجوب فطری است.

احتمال دوم: این است که این وجوب، وجوب عقلی است.

احتمال سوم: این است که این وجوب، وجوب شرعی است.

وجوب فطری، وجود ندارد

در بحث گذشته عرض کردیم که وجوب؛ یا باید عقلی باشد، یا شرعی باشد، و یک شق ثالث، بنام وجوب فطری نداریم.

این مطلب را بعداً در کلام مرحوم اصفهانی هم دیدم که ایشان (در رساله‌ی اجتهاد و تقلید، ص 16) همین نظریه را دارد. برای روشن شدن این مطلب، عبارت مرحوم اصفهانی را به نحو اجمال بیان می‌کنم.

شاهد بر اینکه واجب فطری نداریم؛ مرحوم اصفهانی در بحث جواز تقلید، بعد از نقل نظریه مرحوم آخوند که در آنجا می‌فرماید: جواز تقلید، یک حکم فطری، و بدیهی و جبلی است، این سه عنوان را آورده است. سپس به همین مناسبت، مرحوم اصفهانی اشکال کرده، که ما حکمی فطری بنام جواز تقلید نداریم.

عرض کردیم، که در منطق، یک قضایای داریم بنام قضایای فطریه، یعنی قضایائی که نیاز به برهان ندارد، یا از آن تعبیر می‌کنند، «قیاساتها معها»، قضایائی که دلیلش همراه آن قضایا است، مثلاً اینکه انسان، حبّ نفس دارد، این یک قضیه فطریه است، اینکه انسان، علم را نور می‌داند، این یک قضیه فطری است، اما اینکه علم نور است، آیا ما می‌توانیم بگوئیم، که فطرت حکم می‌کند به

لزوم رفع جهالت؟ نه، فطرت چنین حکمی ندارد، فقط یک چیزی را می‌فهمد، که «العلم نور و الظلم جهل»، بنا براین، ما به آن اصطلاح فطری که در منطق و فلسفه می‌گویید، که فرموده است، که وجوب تقلید دلیلش منحصر است در عقل.

استدلال محقق اصفهانی

ایشان می‌فرماید، حکم از مقوله إنشاء است، نه از مقوله إخبار، آیا همانطور که شارع وجوب یک شیء را إنشاء می‌کند، آیا فطرت هم إنشاء می‌کند؟ نه، فطرت می‌گوید، علم خوب است، کمال خوب است، اما هیچ وقت حکم نمی‌کند. لذا نتیجه بحث ما این می‌شود، که نظریه آقای حکیم که وجوب را در اینجا فطری گرفته است، تام نیست.

با بیانی که ما داشتیم، روشن شد، که چیزی بنام حکم فطری نداریم، دایره احکام، منحصر است به احکام عقلیه و احکام شرعیه. قضایای فطری داریم، اما احکام فطری نداریم.

ملاک حکم عقل

و اما اینکه ملاک در حکم عقل چیست؟

اینجا دو نظر کلی وجود دارد:

1- مرحوم آقای حکیم؛ ملاک در حکم عقل را، قاعده «لزوم شکر منعم» قرار داده است.

2- مرحوم آقای خوئی و دیگران؛ ملاک در حکم عقل را، قاعده «لزوم دفع ضرر محتمل» قرار داده است.

در اینجا دو بحث کلی وجود دارد: 1- بحث اول این است، که آیا ملاک، منحصر به همین دو ملاک است، یا خیر؟ 2- این دو ملاک را بررسی کنیم، بعد از پذیرش این که بر مکلف واجب است که یا مجتهد باشد، یا مقلد باشد، یا محتاط باشد، ملاک حکم عقل در اینجا چیست؟

نقد نظریه آقای حکیم

قاعده «لزوم شکر منعم»، یک قاعده است، که در علم کلام هم مورد بحث واقع شده است. در آنجا می‌گویید ما نمی‌توانیم بگوئیم که این قاعده از یک کلیت برخوردار است. آن مقدار که هست این است، که انسان درک می‌کند که در مقابل انعامی که از طرف منعم شده است، شکر او حسن است، اما اینک این شکر، لزوم عقلی دارد، وجوب دارد، ما چنین ملازمه‌ای را نمی‌توانیم استفاده کنیم.

ملازمه بین حسن شکر، و لزوم شکر، ثابت نیست. لذا اینکه مرحوم آقای خوئی این بحث را اصلاً نیاورده است، شاید وجه اشکالش این باشد، که ما عرض کردیم.

نقد نظریه مرحوم آقای خوئی

و اما قاعده «دفع ضرر محتمل»، اول بیانش این است، که ما بعد از اینکه علم به إرسال رسل، و انزال کتب پیدا می‌کنیم، یک علم اجمالی پیدا می‌کنیم که شارع برای ما یک تکالیف الزامیه‌ای را مقرر فرموده است. اگر این تکالیف الزامیه را تحصیل نکنیم، عقل می‌گوید، تو استحقاق عقاب داری. در نتیجه می‌گوید برای دفع ضرر محتمل اخروی، واجب است که این احکام را تحصیل کنی و این تکالیف الزامیه را یاد بگیری، یا از راه تقلید، یا از راه اجتهاد، یا از راه احتیاط.

شما در کتاب رسائل خواندید که آخوند، دفع ضرر محتمل دنیوی را لازم نمی‌داند، چنانچه انسان با وجود احتمال ضرر دنیوی، به مسافرت می‌رود. پس ما اگر بخواهیم این قاعده را ملاک قرار دهیم، باید یک قید به این ملاک اضافه کنیم، که ملاک؛ دفع ضرر اخروی است، نه دفع ضرر دنیوی.

ملاک سوم در بحث

جواب: در اینجا یک ملاک سوم هم، ما برای حکم عقل می‌توانیم بیان کنیم، و آن اینکه عقل می‌گوید در موردی که شما چنین علم اجمالی دارید که مولا یک تکالیف الزامیه‌ای دارد، با قطع نظر از اینکه بر مخالفت این تکالیف الزامیه، عقاب است یا نه، اصلاً کار به عقاب اخروی ندارد. عقل می‌گوید: رسم عبودیت و زیّ رقیّت اقتضا می‌کند که شما حق مولی را مراعات کنید. اینجا عقل با قطع نظر از وجود عقاب و عذاب حکم دارد، و بی‌اعتنائی نسبت به احکام، خروج از زیّ عبودیت و رقیّت است، و هذا ظلم؛ این از مصادیق ظلم بر مولا است، و ظلم قبیح است. لذا این را هم ملاک سوم برای حکم عقل قرار می‌دهیم.

پس روشن شد، که از این سه ملاک، ملاک اول به نظر ما تام نیست، ملاک دوم، قید لازم دارد، ملاک سوم یک ملاک خیلی روشنی است و هیچ اشکال بر این ملاک وارد نیست.

آیا این «وجوب» در کلمه «یجب» می‌تواند شرعی باشد؟

مرحوم آقای خوئی معتقد است که وجوب در اینجا امکان ندارد که «شرعی» باشد.

دلیل ایشان این است که وجوب شرعی، از سه حال خارج نیست، یا باید این وجوب (تقلید، اجتهاد و احتیاط) طریقی باشد، یا نفسی باشد.

البته در تقسیمات واجب، یک مراجعه شود، در بحث مقدمات واجبات، معمولاً واجب را تقسیم می‌کند، به واجب نفسی و واجب غیری، اما مرحوم آخوند، یک واجب سوم را هم اضافه کرده است، بنام واجب طریقی، فرموده است وجوب این امور، نمی‌تواند غیری باشد، برای اینکه هم کبرویاً مخدوش است، و هم صغرویاً. اما کبرویاً: در جای خودش اثبات کردیم، که وجوب غیری، همان واجب مقدمی است. ما مقدمه واجب را واجب نمی‌دانیم. پس از نظر کبری، مقدمه واجب، واجب نیست.

اما صغرویاً؛ بر فرض وجوب مقدمه واجب، اشکالی که وجود دارد، این است که شما این امور ثلاثه را مقدمه‌ی چه قرار می‌دهید؟ کسی که در مقام عمل احتیاط می‌کند، این احتیاط، مقدمه چه چیزی است؟ مثلاً نمی‌داند، آیا نماز جمعه واجب است یا نماز ظهر؟ این شخص احتیاط می‌کند، هر دو نماز را می‌خواند، احتیاط، مقدمه برای چیز دیگری نیست، کسی عمل احتیاطی را انجام می‌دهد، هم آن عمل واجب بر ذمه خودش را می‌آورد، هم غیر آن را می‌آورد.

از این نماز جمعه و نماز ظهر، یا نماز جمعه واجب است یا نماز ظهر، وقتی هر دو را آورد، آن عمل واجب را به جا آورده است، به ضمیمه عمل دیگر. پس دیگر وراء این، ما عمل نداریم.

لذا در جای خودش گفته است که احتیاط، عنوان مقدمه علمی دارد، و آنچه که در باب مقدمه واجب، محل بحث است، مقدمات وجودیه است. مقدمه وجودی، یعنی اینکه وجود ذی المقدمه بر مقدمه متوقف است. اینجا ما ثابت کردیم، وراء احتیاط، عمل دیگری وجود ندارد، احتیاط؛ عنوان مقدمه علمی را دارد.

اما در اجتهاد و تقلید؛ مجتهد یعنی از روی ادله، عارف به احکام است، مقلد یعنی از راه تقلید، عارف به احکام است. پس هر دو، عنوانشان این است که عارف به احکام هستند، آن وقت ایشان فرموده است معرفت احکام، مقدمه وجودیه نیست.

شاهد: خیلی افراد، رد سلام می کنند، اگر پرسیده شود، که آیا جواب سلام واجب است یا واجب نیست؟

می گوید، من نمی دانم، اما عملاً می آید رد سلام می کند. پس وجود عمل، متوقف بر معرفت نیست.

یا مثلاً ممکن است کسی، حج را صحیح انجام بدهد بدون اینکه معرفت داشته باشد.

این غیر از نماز است که اگر کسی وضو نگیرد، نمازش اصلاً باطل است و وجود پیدا نمی کند.

لذا فرموده است که اجتهاد و تقلید، عنوان معرفت را دارند، و عنوان معرفت، مقدمه وجودیه برای عمل نیست. البته در بعضی موارد، مقدمه وجودیه می شود، اما دائماً این چنین نیست.

پس اثبات فرمودند که «یجب»، نمی تواند وجوب شرعی غیری باشد، چون هم اشکال کبروی دارد (که مقدمه واجب را واجب نمی دانیم) و هم اشکال صغروی (آنها که مقدمه واجب را واجب می دانند، مقدمات وجودیه را واجب می دانند، اما احتیاط، اجتهاد و تقلید هیچکدام عنوان مقدمات وجودیه ندارند) دارد.

اما اگر واجب طریقی باشد؛ واجب طریقی، آن است که «مَا وَجِبَ لِتَنْجِيزِ وَاجِبٍ أَوْ التَّعْذِيرِ عَنْهُ»؛ واجب طریقی، آن واجبی است که واجب شده، برای اینکه یک واجب دیگری برای شما منجز شود، یا واجب شده است که این واجب معذر باشد برای واجب دیگر. مثلاً مرحوم آخوند در کتاب کفایه فرموده که وجوب احتیاط را یک وجوب طریقی می دانیم، یعنی شارع، یا عقل، احتیاط را واجب کرده است برای اینکه یک واجب دیگر منجز شود، یا اینکه ما را معذر کند از یک واجب دیگر.

نقد مرحوم خوئی بر وجوب طریقی

مرحوم آقای خوئی فرموده است که وجوب در «یجب علی کلّ مکلف» نمی تواند واجب طریقی باشد.

زیرا شما یا علم اجمالی را قبول دارید یا قبول ندارید. اگر با فرض وجود علم اجمالی بگوئید که وجوب این امور، طریقی است، ما می گوئیم که با فرض وجود علم اجمالی، آنچه سبب تنجیز است، خود علم اجمالی است. اجتهاد و احتیاط و تقلید، برای ما چیزی را منجز نمی کند.

اگر شما گفتید، که ما علم اجمالی داریم، که یک تکالیف الزامیه وجود دارد، و علم هم منجز است، و فرقی نمی کند که علم

تفصیلی باشد، یا علم اجمالی باشد، با وجود علم اجمالی، این طرق ثلاث، هیچکدام عنوان منجزیت و معذرت ندارد.

اما اگر علم اجمالی نداشته باشیم، در این صورت، شارع می‌تواند، با وجوب احتیاط، آن واجب واقعی را منجز کند، یا با وجوب اجتهاد، آن واقع را برای ما منجز کند، این را طریق قرار بدهد، برای تنجیز آن واجب واقع و هکذا با وجوب تقلید.

لذا مرحوم خوئی در آخر می‌فرماید: اگر فرض را بر وجود علم اجمالی بدانیم، علم اجمالی منجزیت دارد، و وجوب اجتهاد و احتیاط و تقلید برای ما منجزیت و معذرت ندارد. بله، اگر فرض کردیم که علم اجمالی منجزیت ندارد، این طرق ثلاث می‌تواند منجز یا معذر باشد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین